



# سیاست و تلاش

از: حسام‌الدین دولت آبادی

(۵)

دنباله مجلس ۱۴ کابینه‌های محمد ساعد . بیات . صدرا لاشراف .  
ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) . ابسترو کسیون مجلس و حوادث آذربایجان .  
قهر و آشتیهای دکتر محمد مصدق و فعالیت‌های بی‌ثمر برای زمامداری  
او . گزارشی از جلسه خصوصی مجلس . زمامداری اضطراری احمد قوام .  
پیغام هولت منشی شرقی سفارت انگلیس خلق و خوی قوام و حزب  
دموکرات او . نیک و بد اعمال او .

مقدمه کوتاه . بعد از حوادث شهریور شوم ۱۳۲۰ و رفتن رضاشاه از ایران یعنی ورود  
نیروهای بیگانه از شمال و جنوب همچنین شرق و غرب و سقوط دولت علی منصور . فروغی  
آن سیاستمدار کهن سال با حال نقامت بر سر کار آمد و زمامداری او آتش فتنه و فساد را

تاحدی فرونشاند که آنهم اثر قهری شخصیت بارز و جهانی او بود. بعداً احمد قوام که مدتها بود از مسند صدارت برکنار و حتی از ایران هم طرد شده بود بقول خودش در آن دوران پر مخالفت چون ناخدائی از خدا بیخبر زمامدار شد بدون اینکه وجود او کوچکترین اثر را در بهبود اوضاع یا تسکین آلام داشته باشد اولین اقدام او دعوت مستشاران امریکائی بود آنهم نه برای اصلاح امور مالی بلکه برای جلب نظر امریکای نیرومند بجانب خود. زیرا امپراطورهای روس و انگلیس او و اجدادش را از دیرگاه میشناختند ولی آنزمانها روابط سیاسی امریکا با ایران آنقدرها حساس نبود و اساساً تا پنجاه سال پیش امریکا در کشورهای شرقی فعالیت سیاسی و اقتصادی مهم نداشت تا سیاستمداران کهن سال ایران را هم بشناسد و با اصطلاح دست زیر قماششان کرده باشد.

احمد قوام بغیر از دعوت مستشاران امریکائی که ورودشان در دولت علی سهیلی رخ داد کار دیگری را ایجاد هرچ و مرج در امور اداری کشور بود تا آنجا که اکثر پارچه فروش های شرکت قماش را هم تبه ۷-۸-۹ داد و بודجه رسمی ادارات را آنقدر سنگین کرد که دیگر مملکت زیر بار آن کمردست نکرد.

یکی دیگر از خصایص اخلاقی قوام منور و مقهور چاپلوسان این بود که هر وقت بر سر کار میآمد ممکن نبود باسانی و بدون خونریزی کنار برود چنانچه در این باره هم مردم خانه او را آتش نزدند از عمارت بادگیر خارج نشد و دست از صندلی صدارت برنداشت. اما علی سهیلی و حکومت او - سهیلی یکی از سیاستمداران فعال و جوان مملکت بود که در مراحل مختلف خدمت ابراز لیاقت کرد و اگر تنها خدمت او را حسن اداره کنفرانس تهران و دعوت سران و سرداران کشورهای شوروی، انگلیس، امریکا بحساب آوریم که در حقیقت يك ابراز احترام خاص نسبت بشاهنشاه جوان ایران همین تمهيدات سیاسی آن برای حفظ استقلال و تمامیت کشور ما بود کاری بس مهم و بزرگ میباشد و حقاً علی سهیلی بنام یکی از رجال خود ساخته در تاریخ ایران نامش ثبت و شناخته شده است.

در آن اوان که زдохورد جنگ عمومی بفتح متفقین پایان یافته بود ( ولی متأسفانه گيرودار و آثار شوم آن هنوز هم کلاً تمام نشده است) انتخابات دوره ۱۴ ایران بدست علی سهیلی انجام یافت و با وجود موانع و مشکلات بسیار آن انتخابات را میتوان از بهترین انتخابات ایران شمرده اینک عوامل تهدید و تطمیع ده درصدم در تمامی کشور مؤثر نیافتاد. علی سهیلی بعد از افتتاح مجلس ۱۴ و چندماه زمامداری رفت و جای خود را با قای محمد ساعد مراغهئی وزیر خارجه خود داد.

در اینجا ما از ذکر مقدمه بازگشته بمتن مطالب خود میپردازیم .

**آقای محمد ساعد مراغه‌یی** - مردی است بتمام معنی سیاستمداری یعنی برحوصه و بردبار تمام ادوار خدمت خود را در کارهای سیاسی طی کرده است و کهن‌سال‌ترین مأموران وزارت خارجه میباشد که هم‌اکنون در سنین عمر نود سناتور است . بزبانهای روسی و فرانسه آشنائی کامل دارد زبان انگلیسی را هم خوب میفهمد . کابینه او با موقع حساس آن زمان که یکی از مختصات آن جمع اضداد بود کارش را بشایستگی انجام داد. از امور داخلی کشور بکلی بی‌اطلاع بود و این جهل یا تجاهل برایش حصار محکم و سنگری مهم بود . چنانچه معروف است وقتی که محمد مسعود ترور و کشته شد ، خبر حادثه را که شنید بمعاویش دکتر نخعی (که یادش بخیر باد) گفته بود حالا تکلیف روزنامه اطلاعات چه خواهد شد... ساعد در آن زمان کار مهمی از دستش ساخته نبود اما مطلقاً رفتار ناروایی هم از او دیده نشد. نه بکسی جواز داد و نه بقول شادروان حسن مسفوفی «مستوفی الممالک» از کسی آجیل گرفت. حتی در اواخر دوره ۱۴ که احمد قوام و نزدیکانش مجلس را از اکثریت انداخته و محاصره کردند تا با ایجاد فترت بر سر کار بمانند ، از کارگردانان ناپاکار احمد قوام نامزایاها شنید و شاید مردم تهران فراموش نکرده باشند که اطرافیان قوام با جامر او باش یاد داده بودند که بگویند «مورده باد ساعت» و این ساعت بزبان او باش همان ساعد پاکدل و منزله بود.

**اما دولت سهام السلطان مر قاضی قلی بیات** که بزای اکثریت مجلس بر سر کار آمد و عضو جمعیت سیاسی ما بود . از او هم کاری ساخته نشد . البته مردی درست بود ولی درباره خود مشتبّه هم چنین خوش بینی افراطی و بدبینی زیاد داشت . در هر مطلب سیاسی و اقتصادی هر چه قدر هم مهم و حساس بود . هنگامی که بحث میشد فوراً جواب میداد نقشه آن مطالعه شده و در کیف من است از جهت تنگی ارزاق و بروز بیماریهای تیراجمه و تیفوئید در آن دوره مردم دچار زحمت بسیار شدند . بطور خلاصه در وجود بیات صفت درستی مسلم و رشادت اخلاقی تاحدی نمودار بود . چنانچه در اسناداری آذربایجان هم که دموکراتهای قلابی بر سر کار بودند رشادت اخلاقی خود را نشان داد . در مدیریت عامل شرکت نفت هم امانت بخیر داد و در همین سمت دچار بیماری سرطان گشته در گذشت .

برکناری او هم از نخست‌وزیری داستان جالبی دارد که آنهم گواه سادگی اوست . در هنگامی که برای توضیح در اطراف کارهای عمومی کشور پشت تریبون آمد بعد از توضیحات مفصل بتحریریک کهنه کاران مجلس که دشمنان واقعی او بودند تقاضای رأی اعتماد کرد و با اینکه باید حساب موافق و مخالف خویش را داشته باشد مخالفان تحریکش کرده بودند که ما بتو رأی میدهیم و با اینکه مرحوم حسن مسرات

اسفندیاری دوست صدیقش تذکر داده بود که تقاضای رأی اعتماد موضوع ندارد. در این باره سماجت بخرج داد ولی رأی کافی نیاورد و از آنجا بخانه رفت. یعنی نارو خورد و این ناجوانمردی را بعداً درباره ابراهیم حکیمی حکیم‌الملک آنمرد صدیق و ارجمندهم نمودند که از مجلس پای پیاده بخانه‌اش رفت و حتی سوار اتومبیل دولتی هم نشد...

پس دوران زمامداری **صدرالاشراف** رسید که در آوردنش يك دسته بندی پشت پرده شده بود. اتفاقاً آنموقع نگارنده در اصفهان بودم. آوردن صدرالاشراف بسیار صورت غریبی داشت یعنی نه تنها با منفردین مؤثر مانند سردارفاخر حکمت و غیره حرفی نزنه بودند حتی از مشورت با رئیس مجلس نیز امساک کردند و این بی‌اعتنائی نقشه کش های پشت پرده موجب ابستروکسیون چهل و چند روزه شد که از هم گسیختگی اوضاع و پیشرفت نقشه شوم دموکراتهای قلبی آذربایجان از آن سرچشمه گرفت. چه اینکه در آن زمان غیر از تریبون مجلس جائی برای اظهار مطلب و دادخواهی مؤثر نبود آنهم روی عدم حصول اکثریت برای تشکیل جلسه میسر نبود مخصوصاً که در آن زمان طبق آئین نامه مجلس دو نك از کلیه نمایندگان کشور که ۱۳۶ نفر بودند یعنی ۹۱ نفر باید در مرکز باشد تا مجلس تشکیل گردد و اکثریت نسبی هم روی کل سنده بود - و در این بار منفردین - افراد فراکسیون توده - مسافران اکثریت شهرستانها و عدم رضایت چندین نفر از اکثریت که طرف مشورت کارگردانان پشت پرده قرار نگرفته بودند اکثریت عددی را با دولت منتخب آنها (صدرالاشراف) دچار اشکال و محذور ساخت.

اما شخصیت صدرالاشراف - اوهردی بود میادی آداب با وجود کهولت سن باهوش و بردبار - مخصوصاً در دوران نخست‌وزیری خود هم چنین ریاست مجلس سنا رعایت همه جهات لازم را میکرد و تسلیم خودسریهای افراد مطلقاً نمیشد «اینمطلب را هم در یادداشت های حاضر ثبت مینمایم که در دوران زمامداری خود صدرالاشراف روزی صبح اول وقت آمد بمنزل این جانب و اظهار داشت که اعلیحضرت همایونی میل دارند بکار های تولید استان قدس رضوی همچنین استانداری خراسان سروصورتی داده شود و امر فرموده اند تو با آنجا بروی. این جانب جواب دادم که اگر امر فرموده اند البته اطاعت خواهم کرد. اما اگر شما امر فرموده اند از من بپرسید من میل دارم در مجلس باست نمایندگی مردم اصفهان بمانم و در اینموقع حساس شاید در مجلس بیشتر توفیق خدمت نصیبم گردد، اوهم مطالب مرا بعرض رسانید و شادروان غلامحسین اشرفی برای احراز آن مقام مأمور گردید»

بطور خلاصه درباره دولت صدرالاشراف کار مجلس از مصلحت بلجاج کشیده بود - بدون آنکه صلاح واقعی مملکت ملحوظ باشد. مخصوصاً که از اوضاع آذربایجان و

کردستان هر روز اخبار موحد می رسید. خراسان و مازندران هم کارش خوب نبود. در جنوب نیز وضعیت از همان قرار بود. یعنی در بختیاری و چهارمحال حکومت بظاهر با مرتضی قلی مصمصام بختیاری که ظاهری آراسته و سابقه آزادی و خدمت در نهضت مشروطه داشت بود ولی بتمام معنی کلمه خانلر حاکم همان ایلخانی سابق بود که تابستانها نزدیک اصفهان وزمستانها در خوزستان بسر میبرد انگلیسها نیز روی وضعیت خاص جنگ و معادن نفت او را حمایت سخت و هدایت دقیق میکردند. و این کار موجب عدم رضایت دیگر سرداران مانند امیر مقمخ، سردار محشم و سران ایل هفتلنگ و چهارلنگ و مردم شده که هم اکنون تلگرافهای آنان که توسط آقای هر مزاحمدی بختیاری (که مردی کاردان و صمیمی است) باین جانب رسید و در آرشیو مجلس شورای ملی موجود است. مرا مجبور کرد تا از پشت تریبون مجلس موضوع را طرح و دولت را تهدید باستیضاح کردم آنگاه دولت نظارتی در امور آنجا برقرار داشت و بالاخره در دولت احمد قوام مرتضی قلی خان و بعضی فرزندان او توقیف شدند و فرمانداری بختیاری از آنصورت بکلی تغییر یافت.

دیگر ایلات جنوب نیز هر يك سودائی در سر و غوغائی برپا ساختند که وضعیت ناهنجار سمیرم و خلج سلاح هنگه ساخلو آنجا و بریدن سر سرهنگ شقایقی مقدمه امر و نمود بارز آن بود یعنی در فتنه و فساد میخواستند جنوب هم از شمال عقب نماند و از همه این اوضاع و احوال هدفی غیر از ناامنی و تحریک سیاسی در کار نبود.

استاندارها و مأموران دولت هم غیر از مترسکی ترسو چیزی نبودند.

بالاخره پس از بررسیها و گفتگوهای بسیار که آقایان منفردین هم از لجاج دکتر مصدق بستوه آمده بودند این جانب و آقای رضاتجد در فتنه نزد دکتر محمد مصدق و او را حاضر ساختیم که بمجلس بیاید و دست از مخالفت بردارد. تاجلسه تشکیل و صدرا لاشراف رأی مثبتی در مجلس گرفته و بلافاصله از کار برکنار شود و همینطور هم شد که بالاخره صدرا لاشراف آمد پشت تریبون گزارشی از اوضاع مملکت داد و دولت با اکثریت نسبی ضعیفی رأی گرفت و آنکه روز ۲۳ خرداد ماه ۱۳۲۴ بد آنصورت ناپسند بر سر کار آمده بود بمیل خود در روز دهم آبان ماه ۱۳۲۴ استعفا کرد. و آقای ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) روز ۱۲ آبان ماه ۱۳۲۴ بر سر کار آمد. این مطلب مهم نیز قابل ثبت و توجه است، که حزب توده و اقلیت های دیگر با نگاه بجمعیت های خود و عناصر ناراضی و مشتاقان وزارت و تحریک شدید در میان دانشجویان معصوم که چندین

بار با تعطیل دانشگاه تهران بالخصوص دانشکده حقوق و دبیرستانها بویژه دبیرستان البرز جلو مجلس آمدند یکبارهم دکتر مصدق را که قهر کرده بود بمجلس آوردند و کار بمداخله حکومت نظامی و تیراندازی کشید چنانچه دانشجو خواجه نوری هم در ایوان خانه خود تیر خورد و بقول دکتر محمد مصدق شهید گشت .

در این حادثه چنانچه حکومت نظامی گزارش داده بود . عده زیاد عناصر مشکوک مسلح خود را در میان افراد عادی و دانشجویان جا زده بودند که معلوم نبود هدف آنها بلوا و غارت یا مقاصد دیگر بود .

و بطور خلاصه چون خود قدرت تشکیل حکومت و اکثریت پارلمانی نداشتند در اوایل میکوشیدند بلکه دکتر محمد مصدق را بر سر کار آورده در پرتو رای جانگزای اوکاری انجام دهند که بعد از ایاس از این موفقیت دور احمد قوام جمع شدند .

اما موضوع زمامداری بشر نرسیده دکتر محمد مصدق در اواسط دور ۱۴ هنگامی که او با قهر و تمرض بخانه اش رفت بغیر از فراکسیون توده که منتظر فرصت بود چند تن دیگر هم مانند ابوالقاسم امینی که از منفردین جوان و پر ادعای مجلس بودند جمع و ده دوازده نفر جمع شدند که هواخواه دکتر مصدق و تشکیل دولت او بوده دیگران هم از ضعف دولت ها و تعطیل مجلس و بی اثری آن خسته شده بودند .

این جانب روزی به ابوالقاسم امینی که حسرت خیر چینی و تحرك بسیار در این کار داشت گفتم اگر رفقا میخواهند و دکتر مصدق داوطلب زمامداری است ما هم باو رای میدهیم این مطلب در میان مجلس چنان شوری پیا کرد که فراکسیون توده فوراً تشکیل شد دیگران هم بجنب و جوش افتادند رفتند و یکدیگر را خبر کرده بمجلس شتافتند .

سردسته های اکثریت با تعجب بسیار این مطلب را تلقی کرده و هر يك از این جانب سؤال میکردند که این اظهارات تو حقیقت دارد؟ جواب دادم چون بهر حال باید باین اوضاع خاتمه داد بگذارید به بینم ای آقایان مدعی خدمت و صلاح چه خواهند کرد .

اما حقیقت امر این بود که دکتر مصدق برای زمامداری خود شرطی قائل بود که قابل قبول نبود یعنی میخواست مجلس قانون خاصی را تصویب کند که دکتر محمد مصدق پس از زمامداری و تشکیل دولت هر وقت دولت او سقوط کرد یا خود استعفا داد دوباره با سمت نمایندگی بمجلس باز گردد و این نقطه ضعف در عین حال که نزد هواخواهانش قابل حل بود در مجلس یعنی اکثریت مورد قبول و تصویب نبود .

بالاخره فردای آنروز پرشورترین جلسه خصوصی تشکیل شد که هر کس از هر دسته و جمعیت یا منفردین در آن حضور یافت آقای سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس هم حضور

داشت و مرحوم داود طوسی منشی بود که این جانب بنام اولین ناطق اجازه صحبت خواستم رئیس مجلس در انتهای جنوب غربی اطاق نشسته بود .

دکتر مصدق در انتهای شمال غربی و اطرافش هم آقایان دکتر عبدالله مظلمی ، مهندس فریور ، ابوالقاسم امینی و جماعتی از منفردین بودند . دکتر طاهری هم در ضلع جنوبی با جمعی از سران اکثریت نشسته بودند و همگی منتظر بودند که کار این جلسه بکجا خواهد انجامید رئیس بعد از نواختن زنگه و آرامش مجلس اظهار داشت که دولت آبادی وقت خواسته است این جانب که درست در صف مقابل دکتر محمد مصدق نشسته بودم برخاستم . چنان آرامش و سکوتی بر مجلس حکمفرما بود که نظیر آنرا ندیده بودیم در صورت اشخاص تمام اهداف و آرزوهای درونی آنها خوانده میشد .

اکثر زعمای مجلس بانظر بنض شدیدی مرا نگاه میکردند داوطلبان زمامداری جدید و حواریون مصدق گوش جان آزمندشان به بیانات من بود که دیگر کار درست شد و فردا در مصاحبت پیشوا بر خرماد سوار خواهند شد .

براستی یکی از مناظر دیدنی و اوضاع و احوال عجیب که در تمامی دوران باعمر من نظیر نداشت آنروز بود . من بدینصورت آغاز سخن کردم که هم اکنون ما با اوضاعی رقت بار و دقیق مواجه هستیم دنیا در آتش جنگ میسوزد . اما جنگجویان بالاخره هدفی دارند ولی ما نه افتخار جنگ داریم و نه امان بی طرفی . پل پیروزی لقب گرفته ایم . اما نصیب امروزمان اغتشاش و ناامنی ، گرسنگی ، تیفوئید ، وبا و تب راجعه می باشد .

فردا نیز بر سرمان چه خواهد آمد و تکلیف همین ساعت مردمی که بمجلس شورای ملی و نمایندگان خود نظر دوخته و امید خدمت و تشخیص مصلحت دارند چیست؟ مجلس روز- های متوالیست که عملاً تعطیل می باشد من دیروز شنیدم که آقای دکتر مصدق بعد از یکمتر زندگی و تجارب داوطلب زمامداری می باشد بنا بر این چون نمیخواهم وقت آقایان را بگیرم تمنی دارم . ایشان هر نظری و مطلبی برای قبول زمامداری خود دارند . بفرمایند و برای ما نهایت خوشبختی و سعادت است که سیاستمداری کهن سال کمر بخدمت بسته است و میخواهد در این موقع حساس بار مسئولیت و اداره امور مملکت را بدوش گیرد . بنا بر این مطالب خودم را کوتاه نموده و همگی انتظار داریم بیانات ایشان را بشنویم البته اجازه من هم محفوظ است که مابقی مطالب خود را باستحضار همکاران ارجمند برسانم . من نشستم و دکتر محمد مصدق برخاست چنین آغاز سخن کرد : ای آزادی بر تو تعظیم می کنم . ای خداوند ترا سپاسگزارم که همواره رجالی فداکار برای خدمت گذاری بمملکت خلق کرده ای . من بروان حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی محمد و خاندان آزادپخواه دولت آبادی درود می فرستم و شکر گذارم که اگر آنها رفتند دولت آبادی جوانی بیادگار آنها برای خدمت به مملکت باقیست .

من برای قبول زمامداری حاضرم و هیچ شرطی ندارم غیر از این که بعد از دوره

زمامداری به مجلس شورای ملی و نمایندگی مردم بازگردم. تا این حرف راز تمامی اطرافیانش يك زبان گفتند این که مهم نیست همین الان میرویم به جلسه رسمی و قانون مخصوص تصویب خواهیم کرد که بعد از زمامداری به مجلس بازگردید. سخن او تمام شد و فرونشست.

این جانب دوباره برخاستم و گفتم من از ابراز محبتی که آقای دکتر محمد مصدق نسبت به خانواده دولت آبادی کردند سپاسگذارم ولی تنها خواسته ایشان را ایکاش نشنیده بودم که مانند بمب بر سر من فرود آمد و فریاد زدم که آقای دکتر مصدق این تقاضای تصویب قانون خاص برای بازگشت به مجلس غیر از خود خواهی چه مفهومی دارد. شما اگر خدمت کردید جایتان بر فرق يك مردم ایران و مورد ستایش دنیا خواهید بود. اگر هم نخواستید بروید گوشه خانه خود و با عزت و رفاه زندگی میفرمائید.

آقای دکتر مصدق شما می دانید همین ساعت که ما در این اطاق نشستیم چگونه فوج فوج و خیل خیل جوانهای دانشمند رشید که هر يك استعداد دارند بر تراز پاستور و اینشتن و ادئون شده و دنیا را مسخر علم و هنر خود سازند بجانب جبهه جنگ می روند و تنهای عزیزشان مانند برگ گل زیر چرخهای تانکهای شرم خرد می شود. بدون اینکه بپرسند ما را بکجا می برید!! و برای چه می برید!! آنوقت شما که افزون از هفتاد سال زندگی با آسایش و رفاه در این مملکت کرده اید، يك روزاگر فرض شود از دستتان خدمتی نسبت به مملکت ساخته است، می خواهید اول جایای برگشتن را برخلاف قانون برای خودتان محکم سازید.

انکاس این تقاضا در دل همان مردم کوی و بوزن تهران که شما را مردی سیاستمدار و خیر خواه تصویری نمایند چیست!!

سخن من که به اینجا رسید دکتر مصدق از جای خود پرید و گفت خیر خیر من حاضر نیستم و از اطاق خارج گشت یکو تنها بجانب خانه خود شتافت. و اوضاع مجلس طوری بود که احدی از نزدیکان و همراهانش فرصت نکرد از اطاق خارج شود. روی همین تجربه تلخ بود که در پایان دوره ۱۶ وقتی که مرحوم جمال امامی پیشنهاد زمامداری او را کرد، دیگر بحثی از تصویب قانون خاص بر زبان نیاورد. اما بر سر مردم ایران آن روزی را آورد که تاسد سال دیگر هم مردم ساده دل از آثار آن بخوبی آگاه نخواهند شد. اما تاریخ می داند و قضاوت خواهد کرد که هر چه بدعت در این مرز و بوم هست یادگار اوست که خود را مافوق قانون و مجلس می دانست و فراندم را آنگونه که دیدید بمیان کشید.

امیدوارم مردم پاکدل ایران و ایرانیان آزاده این واقیبت را دریابند که حقیقت و ریا باهم دوستی ندارند و دشمنان سرسخت آشتی ناپذیر یکدیگرند. (نا تمام)